

اگر افتد قبول همش هفت
 شود کاد زین و استهان
 مجزین کوی او فضل چون
 ز نور آدره کاد از رخ
 فلک را این کواکب در میان
 ز غمهاش یک غزال آ
 بد مقامیش چون در مسلم
 بدان مانند که کوی روح اعظم
 کماهی بهره ور شد از نوازش
 ز قوت موی فعل اندک گشت
 که کمال هر کس با سبط است
 بجز دم وی این تخمین چو با
 کمال روح اعظم زین چو شد
 برون از حد فقر زبان است
 مقام خواب برتر از گمان است
 از وی قطره از تابا با می
 دلش بگریت رسد از الهی
 بچینش چون بر آید بجز خار
 بچینش قطره چون آید بیدار
 چو بنشیند مرقبیه بر هم
 سینه دیده دل از دو عالم
 یکی بنیاد که در قید کی نیست
 وز در سنگنای انکی نیست
 نموده روی در بالا و پست است
 اگر بسیار که هر چه هست آ
 کند

کند درستی او خویش کم
 بر بند از روی چشم تویم
 چو کرد قطره اندر بجز بنا جز
 ز بکشش کی بود امکان تمیز
 خوش آنانی که کس بر خاک
 دل دجان بست بر فخر او
 همه بر مایه از سر مایه او
 مباد اسایه او از جهان دور
 بسین عمر از کمال گشت
 خصوصاً فرزندان نمایش
 درین ز کار کون کاخ ز راه دور
 بران آینه مقصودشان با
 در توحی سلطان که بوجوب مع
 او طیب زنگار را صفت و مادح او از فوت امان در امان
 جهان یکپس چرا روح و جسم
 بود شخصی مبین عالیشان
 بود انسان درین شخصی مبین
 چو عین با همه بشناس روشن
 در توحی سلطان که بوجوب مع
 جمع است و کما المراد المقصود
 در توحی سلطان که بوجوب مع
 در توحی سلطان که بوجوب مع

در توحی سلطان که بوجوب مع
 جمع است و کما المراد المقصود